

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال سوم، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۹۰  
صفحات: ۹۳-۱۱۶  
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۲/۱۵

## تحلیل مناسبات قدرت در اندیشه میشل فوکو

دکتر علی اصغر داودی\*

### چکیده

یکی از مجادله برانگیزترین مباحثات فکری در حوزه نظریه‌های سیاسی، بحث پیرامون چرخش مفهوم قدرت در دیدگاه متفکرانی نظیر میشل فوکو<sup>۱</sup> است. متفکران هم سِلک فوکو با عدول از دیدگاه‌های رایج، قدرت را نه صرفاً در ارتباط با سازوکارهای ساختارهای رسمی یا در قالب صرفاً سیاسی، بلکه منتشر در تمام حوزه‌های اجتماعی می‌دانند. فوکو خود می‌گوید که می‌خواهد راه دیگری پیشنهاد کند که ما را زودتر به «اقتصاد جدید روابط قدرت» برساند، راهی که تجربی‌تر، دارای ارتباط نزدیک‌تر با وضعیت جاری ما و متضمن رابطه بیشتری میان نظریه و عمل است. در این مقاله سعی می‌شود ابتدا خاستگاه فکری میشل فوکو به عنوان یکی از تأثیرگذارترین متفکران قرن بیستم مورد بررسی قرار گیرد، سپس مفهوم قدرت و روابط آن با آزادی و دانش در دیدگاه این متفکر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

### کلیدواژه‌ها

قدرت، گفتمان، تبارشناسی، دیرینه‌شناسی، پدیدارشناسی، ساخت‌گرائی، هرمنوتیک.

ndavoudi@gmail.com

\* عضو هیات علمی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

۱- Michel Foucault

## مقدمه

میشل فوکو فیلسوف فرانسوی از جمله متفکرین برجسته پست مدرن است. هرچند وی خود را در زمره متفکران پست مدرن قلمداد نمی‌کند، ولی آثار و نوشته‌هایش به طرز مشهود، ماهیتی پست مدرن دارند. فوکو در سال ۱۹۲۶ در پواتیه<sup>۱</sup> به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات اولیه، به «اکول نرمال سوپریور»<sup>۲</sup> رفت تا فلسفه بخواند. او در سال ۱۹۴۸ لیسانس «فلسفه» گرفت، اما پس از فراغت از تحصیل، علایق فکریش از فلسفه به روانشناسی و تاریخ تغییر یافت. وی در دهه ۱۹۵۰ ابتداء دیپلم «آسیب‌شناسی روانی» و سپس درجه لیسانس در «روانشناسی» گرفت. فوکو رساله دکترای خود را تحت عنوان «پژوهشی در تاریخ دیوانگی» نوشت که بعدها با عنوان «دیوانگی و بی عقلی: تاریخ دیوانگی در عصر کلاسیک»<sup>۳</sup> (۱۹۶۱) منتشر شد. فوکو در سال ۱۹۶۴ استاد فلسفه دانشگاه «کلرمون-فرامون» شد و در همین دوران، کتاب «واژه‌ها و چیزها»<sup>۴</sup> را نوشت که در ترجمه انگلیسی «نظم اشیاء» نام گرفت. او در سال ۱۹۷۰ به عنوان استاد صاحب کرسی «تاریخ نظام‌های فکری»<sup>۵</sup> در «کولژ دو فرانس» برگزیده شد. فوکو تا هنگام مرگ خویش در سال ۱۹۸۴ آثار ذیل را منتشر نمود: «مراقبت و تنبیه: تولد زندان»<sup>۶</sup> (۱۹۷۵)، «اراده دانش» (۱۹۷۶)، «کاربرد لذات»<sup>۷</sup> (۱۹۸۴) و «دغدغه نفس» (۱۹۸۴). مشکلی که در زمینه «کیستی فوکو» مطرح می‌شود این است که فوکو را نمی‌توان متفکری با حوزه علایق فکری خاص دانست و در نتیجه افکار او را در یک زمینه خاص مورد توجه قرار داد. در نگاه اول او بیشتر به فلاسفه شباهت دارد، چون زمان بسیاری از دوران جوانی خود را صرف آموختن فلسفه نمود و فلسفه نیز تدریس کرد؛ اما چرا او بیش از آن که به عنوان یک فیلسوف درباره افلاطون، ارسطو، دکارت یا کانت بنویسد، درباره «تاریخ جنون و پزشکی»، «زندان» و «جنسیت» نوشت؟ بسیاری او را تاریخدان می‌دانند، تاریخدان اندیشه‌ها، چون بیش از یک دهه وقت خود را صرف تحلیل روش‌های تاریخی در حوزه اندیشه سیاسی نمود؛ هر چند

۱- Poitiers

۲- Ecole Normale Superieare

۳- Folie et Derison: Histoire de la Folie a Lage Classique

۴- Les Most et Les Choses

۵- History of Systems of Thought

۶- Surveiller et Punir

۷- Usage de Plaisirs

او رهیافتی متفاوت و متمایز با سایر تاریخدانان دارد. از آنجا که فوکو جهت‌گیری فکری خود را تغییر داد و تحت تأثیر سنت‌های فکری گوناگون قرار گرفت، به عنوان متفکری «کثیرالوجه<sup>۱</sup>» شناخته شده است. در تعبیر مختلف او را «فرزند ناخلف ساخت‌گرایی»، «دیرینه‌شناس فرهنگ غرب»، «پوچ‌انگار» و «ویرانگر علوم اجتماعی رایج» خوانده‌اند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۱۳).

### گفتار اول: خاستگاه فکری

مرزهای اصلی اندیشه فوکو از لحاظ روش‌شناختی، در ارتباط با ساخت‌گرایی<sup>۲</sup>، تبارشناسی<sup>۳</sup>، پدیدارشناسی<sup>۴</sup> و هرمنوتیک<sup>۵</sup> قرار می‌گیرد. در نتیجه، ضروری به نظر می‌رسد که جهت درک اندیشه‌های فوکو نگاهی اجمالی به این جریانات فکری بیافکنیم.

### الف) ساخت‌گرایی

یکی از جنبه‌های مهم آثار فوکو ساخت‌گرایی است. ساخت‌گرایان از دوسوسور<sup>۶</sup> تا لئواشتروس<sup>۷</sup>، برای زبان نقشی محوری قائل هستند که می‌بایست در فهم جوامع انسانی و تبیین رفتار آدمیان مورد توجه قرار گیرد. از دیدگاه آنان، زبان نه مخلوق استعداد و فطرت خاص آدمیان بود و نه محصول فرهنگ‌ها و تعاملات بشری؛ بلکه نظام مستقل و خودمختاری است که مقدم بر انسان‌ها و مستقل از عالم طبیعت موجود است و به واقعیت‌های بیرونی و اندیشه و رفتار آدمی عینیت می‌بخشد.

فوکو به پیروی از نظریات ساخت‌گرایانی نظیر اشتراوس معتقد بود که معنا را نباید صرفاً در ساخت ذهن جستجو کرد، معناها باید از دل ساختارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بیرون آورده شود. اشتراوس در این باره می‌گوید: «شرط لازم و کافی برای دستیابی به اصل و بنیانی

۱- Multi-Dementions

۲- Constructivism

۳- Geneology

۴- Phenomenology

۵- Hermeneutic

۶- De Saussure

۷- Leo Strauss

برای تبیین که در مورد دیگر نهادها و سنتها نیز معتبر باشد، آن است که ساختار ثابت و ناخودآگاهی را که در سطح زیرین هر نهاد و سنت موجود است، درک نماییم» (پایا، ۱۳۷۵: ۵۳). به تعبیر روشنتر، اشتراوس ضمن نفی سوژه، معتقد بود که نباید هر چیز را در دهلیزهای تاریک ذهنیت منفرد، تحت عنوان «سوژه شناسا» مورد جستجو قرار داد، بلکه باید به ساخت، بافت و شکل‌بندی‌های موجود در ناخودآگاه نیز توجهی خاص نمود.

فوکو نیز به جای تأکید بر ذهنیت و سوژه، بر فراگردها و پدیده‌هایی نظیر عوامل اجتماعی و هنجارهای فرهنگی تأکید می‌کند. از این رو، وی با اتخاذ نگرشی ساخت‌گرایانه، با انسان‌گرایی دوران مدرن مخالفت می‌کند و از محو انسان و محو کنش‌گر سخن به میان می‌آورد. فوکو در پایان کتاب «نظم اشیاء» می‌گوید: «چنانکه دیرینه‌شناسی<sup>۱</sup> اندیشه‌ها به آسانی نشان می‌دهد، انسان ابداع دوران اخیر است؛ ابداعی که چه بسا به پایان دوران خود نزدیک می‌شود» (همان، ۵۳). به نظر وی، باید از سوژه سازنده چشم پوشید و از شر سوژه خلاص شد؛ به این معنا که انسان از اریکه سوژکتیویته به زیر آید زیرا خود موضوع زبان و میل ناخودآگاه است و ذهن از سرچشمه‌های دیگری، نظیر فرهنگ و جامعه و به‌ویژه زبان (که در ناخودآگاه شکل می‌گیرد) سیراب می‌شود.

مفهوم «گفتمان<sup>۲</sup>» در اندیشه فوکو نسبت خاصی با ساخت‌گرایی دارد که بر محور روش «دیرینه‌شناسی» تنظیم شده است. از منظری ساخت‌گرایانه، گفتمان برای اشاره به مجموعه قاعده‌مندی از گزاره‌ها به‌کار می‌رود که به‌صورت ساختارهای نامرئی و ناخودآگاه، در پس اندیشه‌های منفرد، تئوری‌ها و سخنان روزمره نهفته است و قواعد خود را بر اندیشه، فلسفه، علم، رفتارها و گفتارها تحمیل می‌کند. از این منظر، فلسفه‌ها و نظریه‌ها حاصل نوعی ساختار می‌باشد که در ناخودآگاه مردم وجود دارد و براساس آن همه چیز شکل می‌گیرد. در دیدگاه گفتمانی، بر خلاف روش اثباتی که جهان بیرونی را به‌عنوان جهانی کم و بیش متصلب، از پیش شکل گرفته و عینی تلقی کرده و معرفت ما را محصول بازتاب‌های بیرونی می‌داند، جهان اجتماع و انسان، جهانی ذاتاً بی‌شکل و بی‌معنی است و به وسیله گفتمان‌های مسلط هر عصری، معنا و شکلی خاص می‌گیرد و محدود و محصور می‌شود. به سخن دیگر، اجتماع و انسان به

۱- Archeology

۲- Discourse

طور بالقوه در اشکال گوناگون قابل ظهور است و گفتمان مسلط در هر دوره، به تحقق و ظهور متعین یکی از آن اشکال می‌انجامد (ماتیوز، ۱۳۷۸: ۲۱۵). از این منظر، ساختارهای گفتمانی به عنوان چارچوب‌هایی هستند که به عنوان حدی بر واقعیت متکثر، بیکران و بی‌نظم بیرونی به جهان بی‌شکل و بی‌معنای خارج، شکل و معنا می‌بخشد و به دلیل آن که محصول تحولات تاریخی هستند، دائماً در معرض تغییر و تحول هستند.

فوکو عمل گفتمانی را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از قواعد تاریخی ناشناس که همیشه در زمان و مکان معرف یک دوران خاص دانسته می‌شوند و کارکرد ارتباطی در یک محدوده اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و زبانی، مشروط به آنهاست» (بشیریه، الف ۱۳۷۸: ۲۱). این قواعد که در ناخودآگاه وجود دارد، قواعدی نیستند که گوینده خاصی آگاهانه از وجود آنها خبر داشته باشد، بلکه تمام اعضای اجتماع مربوطه به یک اندازه در آن سهیم هستند. بدین ترتیب، اعمال گفتمانی به لحاظ ناآگاهانه بودنشان شبیه ساختارها هستند که از قواعد به خصوصی تبعیت می‌کنند (ماتیوز، ۱۳۷۸: ۲۱۶-۲۱۴).

فوکو این ساختارهای نهایی که در پس اندیشه‌ها و کردارها نهفته است را «اپیستمه<sup>۱</sup>» یا «صورت‌بندی دانایی» می‌نامد. اپیستمه پیش‌زمینه فکری ناخودآگاه همه اندیشمندان یک عصر و یا همان ناخودآگاه معرفت در هر دوران است. به سخن دیگر، اپیستمه صورت‌بندی کلی آن روابط ساختاری و ساخت‌مندی است که شیوه ظهور گفتمان‌های علمی در هر عصری را تعیین می‌کند؛ یعنی چیزی است که تعیین می‌کند که چه می‌توان گفت و چه نمی‌توان گفت. بدین سان، اپیستمه بر سوژه انسانی مقدم است و شکل خاص اندیشه و کردار وی را تعیین می‌کند (Foucault, ۱۹۷۲: ۱۰۳). فوکو معتقد است که میان اپیستمه یا نظام دانایی و قدرت، نسبتی همیشگی وجود دارد و هر صورت‌بندی دانایی، روش‌ها و عملکردهای خاصی برای کاربرد نظارت اجتماعی و کنترل دارد.

به‌طور کلی، گفتمان در عین حال به مثابه یک قدرت است که همه چیز را به خود جذب می‌کند و با ایجاد رژیم حقیقت خاص خود، به هویت ما شکل می‌دهد و در پرتو تغییر گفتمان‌ها، نحوه نگاه به انسان هم عوض می‌شود. در این معنا، «گفتمان همچون قدرت

۱- Episteme

اجتماعی عمل می‌کند و انسان را به زیر سلطه در می‌آورد. گفتمان به عنوان قدرت، در هر زمینه‌ای چیزهایی را حفظ و چیزهایی دیگر را حذف می‌کند» (بشیریه، الف ۱۳۷۸: ۲۳-۲۲). بر این اساس، موضوع اصلی گفتمان «حکم» است که همراه با قواعد و اعمال اجتماعی، اشکال هویت، روابط قدرت و در پیوند با راهبردهای حاکم شدن و مقاومت، عمل می‌کند. به تعبیر بهتر، «گفتمان نوعی قدرت است که در میدان اجتماعی می‌چرخد و می‌تواند به راهبردهای حاکم شدن و همچنین مقاومت بچسبد» (همان، ۲۴).

در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که فوکو از ارائه تحلیلی ساخت‌گرایانه اجتناب می‌ورزد و بر خلاف ساخت‌گرایی، به دنبال ایجاد الگوی صورتی قاعده‌مندی برای تبیین رفتار انسان نیست (خالقی، ۸۲-۱۳۸۱: ۲۱۰). او «بر خلاف ساخت‌گرایان که نظام زبان را تعیین‌کننده فرهنگ و معنا می‌دانند، نشان می‌دهد که چگونه کاربرد زبان یا گفتمان، همواره با کاربرد «زبان قدرت» همراه است. نهادهای اجتماعی در چارچوب گفتمان و از طریق فرآیند حفظ برخی امکانات و حذف برخی دیگر، قدرت خود را مستقر می‌سازند» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۸: ۴۸). در واقع، از اوایل دهه ۱۹۷۰ نگرش ساخت‌گرایانه فوکو با تأکید بر مفهوم گفتمان، جای خود را به روش «تبارشناسانه» و بحث از «تکنولوژی بدن» و رابطه آن با قدرت و دانش (به جای بحث از رابطه ساختار و معنا در تحلیل گفتمانی) می‌دهد؛ هر چند باید این نکته مهم را به خاطر سپرد که روش تبارشناسانه، درصدد بررسی مسائلی متفاوت با مسائل مطرح شده در روش دیرینه‌شناسانه است. از این رو، نمی‌توان آن را جانشینی برای روش دیرینه‌شناسی دانست، بلکه مکمل آن است.

### ب) روش تبارشناسی

مفهوم تبارشناسی در آثار متأخر فوکو به عنوان یکی از بنیان‌های معرفت‌شناسانه تفکر وی، برگرفته از اندیشه‌های نیچه در کتاب «تبارشناسی اخلاق» است. تبارشناسی در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به کار می‌رود و هدف آن ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادها است. از دیدگاه تبارشناس، هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین و یا غایت متافیزیکی وجود ندارد که موجب تداوم تاریخ شود، بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و

جدایی‌هایی که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد را جستجو کرد. تبارشناس «رویدادها را همان جایی می‌جوید که کمتر از هر جا انتظارشان می‌رود و در همان چیزی می‌جوید که بدون تاریخ شمرده می‌شود، یعنی در احساس‌ها، عشق، وجدان و غریزه‌ها. او بازگشت این رویدادها را ضبط می‌کند» (بشیریه، مقدمه مترجم، در: دریفوس، ۱۳۷۸: ۲۲)؛ البته نه برای آنکه منحنی تدریجی تکامل‌شان را ترسیم کند، بلکه برای آنکه صحنه‌های متفاوتی را باز یابد که این رویدادها در آن، نقش‌های متفاوتی ایفاء کرده‌اند.

به نظر فوکو یکی از ویژگی‌های عمده تمدن مدرن «تسلط نظریه‌های کلی معرفت و اندیشه‌هایی است که به واسطه سلطه نظریه‌های عام، به سکوت کشانده شده‌اند. اما تبارشناس در پی مرکززدایی از تولید نظری است تا امکان شورش معارف تحت انقیاد را فراهم آورد. همچنین در پی احیاء تجربه‌هایی است که زیر پای نظریه‌پردازی‌های عام در نوردیده شده‌اند» (فوکو، ۱۳۸۱: ۳۷۴). بنابراین، بر اساس روش تبارشناسانه، اندیشه‌های سیاسی به جای این که در قالب الگوها و سنت‌های فکری واحدی طبقه‌بندی شوند، به عنوان وقایع و رخدادهایی که در یک مقطع زمانی به صورتی خاص (تحت تأثیر گفتمان عصر خویش) سر برآورده‌اند، مورد توجه قرار می‌گیرند. در اینجا مفهوم «گسست معرفت‌شناسانه» که برگرفته از اندیشه‌های گاستون باشلار<sup>۱</sup> است، در اندیشه فوکو مرکزیت می‌یابد که بر اساس آن، اندیشه نوعی رخداد است که هیچ‌گاه تکرار نمی‌شود؛ بلکه در شرایط و زمانه‌ای که اتفاق می‌افتد، تبارهای مختلفی دارد. با توجه به درک این نکته است که می‌توان معنای مفهوم «حال حاضر» را که فوکو در ارتباط با نحوه نگرش به تاریخ به کار می‌برد، دریافت. «منظور از مفهوم حال حاضر در برابر مفهوم گذشته این است که تاریخ گذشته همانند عالمی ظلمانی است که مرکز ثقلی ندارد، قطبی ندارد و پراکنده است، تاریخ هم مثل عالم واقعیت بی‌کران، بی‌حد و مرز و فاقد سلسله مراتب است و ما به آن سلسله مراتب می‌دهیم. ما می‌گوییم بعضی چیزها مهمتر از بعضی دیگر است، مثلاً شاهان در رأس هرم هستند. پس به نظر فوکو مسأله این است که مورخ وقتی که تاریخ می‌نویسد، تاریخ را از دیدگاه علایق فعلی می‌نویسد، پس تاریخ، تاریخ حال حاضر است» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۳۸). اما مسأله اصلی در تبارشناسی فوکو، که مرتبط با موضوع این

۱- Gaston Bachelard

مقاله می‌باشد، این است که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوژه و آبه تشکیل می‌شوند. در واقع، با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی پیرامون قدرت جدی‌تر می‌شود و درصدد بر می‌آید به بررسی رابطه قدرت، دانش و پیکر آدمی بپردازد. از این رو، با بحث پیرامون مسائلی مانند زندان و مجازات، بیمارستان و مدرسه، درصدد ردیابی تکنیک‌های جدید قدرت در عصر مدرن برمی‌آید. در یک تعبیر کلی می‌توان گفت، «فوکو در تبارشناسی به تحلیل شرایط تاریخی پیدایش علوم انسانی پرداخته و از روابط آنها با تکنولوژی‌های قدرت، آثار سوژه‌ساز و آبه‌ساز آنها و چگونگی تأسیس رژیم‌های حقیقت سخن می‌گوید» (بشیریه، ۷۷-۱۳۷۶: ۴۲).

### ج) پدیدارشناسی

پدیدارشناسی یکی دیگر از جریان‌های فکری است که فوکو از آن تأثیر پذیرفته است. در نگرش پدیدارشناسانه، انسان هم موضوع شناسایی (آبه) و هم فاعل شناسایی (سوژه) است و در فعالیت‌های معنابخش «من» استعلایی تحقیق می‌کند؛ منی که به همه موجودات، از جمله بدن خودش، به فرهنگ و تاریخ معنا می‌بخشد. البته باید در ابتداء به این نکته توجه نمود که فوکو از این نوع نگرش هم کناره‌گیری می‌کند و بر خلاف روش پدیدارشناسی، به فعالیت معنا بخش فاعل شناسایی مختار و آزاد متوسل نمی‌شود (دریغوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۲۴).

فوکو در روش پدیدارشناسانه، از افکار هوسرل<sup>۱</sup>، هایدگر<sup>۲</sup> و مرلوپونتی<sup>۳</sup> تأثیر پذیرفته است. از دیدگاه هوسرل، پدیدارشناسی ابزار فلسفی فهم هستی روزمره انسان در جهان است. او معتقد بود که کل حقیقت عینی یا عملی، در نهایت در درون زیست-جهان تجربه انسانی مینا دارد. به عبارت دیگر، هوسرل بر آن بود که حقایق به اصطلاح علمی همه علوم را باید از نو در فعالیت‌های آگاهانه انسان زمینه‌یابی کرد. مسأله اصلی «زمینه‌یابی حقیقت در تجربه» است. برای انجام این کار باید شیوه‌های گوناگون ساختن معنا به وسیله آگاهی انسان و به واسطه ادراک و زبان، شناخته شود. این همان پدیدارشناسی‌ای است که هدفش بررسی چگونگی

۱- Husserl

۲- Heidegger

۳- Merleau-ponty



پدیدارشدن جهان در آگاهی انسان در آغاز است. پدیدارشناسی نشان می‌دهد که جهان پیش از آنکه موضوع شناخت ما باشد، تجربه‌ایست که در آن زیست می‌کنیم؛ یعنی تجربه‌ی ذهنی است نه عینی. پس باید آن نقطه‌ی اولیه‌ی تماس میان انسان و جهان را یافت که پیش از تجزیه‌ی ذهن و عین، یا سوژه و آبه در تجربه‌ی ما وجود داشته است (بشیریه، ۱۳۷۸: ب: ۹۱-۹۲). به تعبیر روشنتر، ذهن (آگاهی) و عین (جهان زیست) را نباید به‌عنوان «واقعیاتی در خود» یا «آگاهی در خود» دانست که به صورتی منفرد و منزوی و گسیخته از جهان قابل تعریف است؛ بلکه آنها در ارتباط با هم عمل می‌کنند و لازمه‌ی آگاهی و دستیابی به معنا، درک رابطه‌ی میان آنهاست.

در پدیدارشناسی هایدگری، انسان به‌عنوان «فاعل شناسا» به موجب کردارهای تاریخی- فرهنگی که در درون آنها رشد می‌یابد، شکل می‌گیرد. این کردارها، پیش‌زمینه‌ای را تشکیل می‌دهند که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را به‌طور کامل شناخت و بر حسب عقاید فاعل شناسایی معنابخش فهم کرد. با این حال، کردارهای نهفته در پیش‌زمینه، متضمن معنایی هستند و شیوه‌ای از فهم و برخورد با اشیاء، افراد و نهادها را در بر دارد. هایدگر این معنای نهفته در کردارها را «تعبیر<sup>۱</sup>» می‌خواند. وی در کتاب «هستی و زمان» این روش را «هرمنوتیک» می‌خواند که به معنای عرضه‌ی تعبیری از تعبیر مندرج در کردارهای روزمره است. در واقع، هرمنوتیک هایدگری منشأ معنا را در متن کردارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی جستجو می‌کند و بر این نکته تأکید می‌نماید که «برای فهم هر واقعیت اجتماعی، باید زبان آن واقعیت را فهمید. به عبارت دیگر، زبان جزئی از واقعیت اجتماعی است، یا واقعیت اجتماعی جزئی از زبان است. البته منظور از زبان، مجموعه‌ی مفاهیم هنجارها و ارزش‌هایی است که در یک جامعه وجود دارد» (بشیریه، ۱۳۷۸: الف: ۱۷). اما فوکو بر خلاف جریان هرمنوتیک، قائل به این امر نیست که حقیقت غایی و عمیق و نهفته‌ای برای کشف کردن وجود دارد، زیرا معرفت‌شناسی او متأثر از نوعی «هرمنوتیک رادیکال» است که در آن بر این نکته تأکید می‌شود که هیچ حقیقتی در کار نیست و این تعبیرهای ماست که به حقایق جهان شکل می‌دهد. جهان خارج، جهانی است از اشیاء بی معنا و صرفاً از طریق سخن و زبان است که نحوه‌ی نگاه خاصی به آن پیدا می‌کنیم. بنابراین، خودفهمی‌های ما، یعنی زبان، سخن و گفتمان، شکل‌دهنده به واقعیات

---

۱- Interpretive

هستند و جهان خارج صرفاً از طریق زبان و سخن شناخته می‌شود. از دیدگاه فوکو، هرمنوتیک می‌کوشد حقیقت آنچه را که تعبیر می‌کند، دریابد؛ در حالی که حقیقتی در کار نیست، بلکه تنها با کثرتی از تعبیر روبرو هستیم. معرفت نمایش حقیقت امور نیست، زیرا هیچ حقیقت ماقبل‌گفتمانی وجود ندارد. توفیق هر گفتمان در گروهی رابطه آن با شبکه قدرت است. قدرت - دانش در همه جا اشکالی از حقیقت را تولید و اشکال دیگر را طرد و حذف می‌کند. هر گفتمان رژیم حقیقتی است که هویت، فردیت، ذهنیت و کردارها را متعین می‌سازد (بشیریه، ۷۷-۱۳۷۶: ۳۸). از این رو، می‌توان فوکو را همان طور که در کتاب «میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک» آمده است، متفکری فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک دانست.

#### گفتار دوم: روابط قدرت از منظر فوکو

«من می‌خواهم راه دیگری پیشنهاد کنم که ما را زودتر به «اقتصاد جدید روابط قدرت» برساند، راهی که تجربی‌تر، دارای ارتباط نزدیکتر با وضعیت جاری و متضمن رابطه بیشتری میان نظریه و عمل است. این راه عبارت است از این که اشکال مقاومت در مقابل انواع مختلف قدرت را به عنوان نقطه عزیمت خود اتخاذ کنیم» (بشیریه، ۱۳۷۸ ج: ۱۴۲). همچنان که اشاره شد، با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی پیرامون قدرت جدی‌تر می‌شود. به عبارتی، شاهد آن هستیم که علایق و دغدغه‌های فکری او از اواخر دهه ۱۹۶۰، به طور دقیقتر، پس از سرکوب جنبش دانشجویی در ماه می ۱۹۶۸، دچار تحولی اساسی می‌شود و در راستای «تحلیل روابط قدرت» تغییر می‌یابد. کتاب «مراقبت و تنبیه» که در آغاز دهه ۱۹۷۰ نوشته شد، حاصل توجه فوکو به قدرت در این مقطع است. هرچند فوکو، خود این امر را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «من از تئوری‌پردازان قدرت نیستم، حداقل می‌توانم بگویم که قدرت به عنوان یک مسأله مستقل، مورد علاقه من نیست» (همان، ۱۴۲).

در ابتداء باید به این نکته توجه نمود که دیدگاه فوکو درباره قدرت، در چارچوب نظریه خاصی که توصیفی فارغ از متن، غیر تاریخی و عینی عرضه ندارد؛ مطرح نمی‌شود، بلکه وی درصدد بر می‌آید به تحلیل منظم روابط قدرت یا به گفته خودش «تحلیلات قدرت» بپردازد. به

اعتقاد او، «اگر بکوشیم نظریه‌ای دربارهٔ قدرت برپا سازیم، در آن صورت همواره مجبور خواهیم بود که آن را به‌عنوان پدیده‌ای که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید، در نظر بگیریم» (همان، ۱۴۳) که پیامد این امر، در انداختن نظریه‌هایی کلی و ارائه تبیینی یکدست و یکپارچه از قدرت است که با روش تبارشناسهٔ فوکو (که بر تحلیل کردارها به صورتی خاص و توجه به متن فرهنگی کردارهای انجام شده مبتنی است) در تقابل است.

فوکو در ابتداء، تحلیل روابط قدرت را مستلزم اثبات چند نکته می‌داند:

۱- نظام تمایزهایی نظیر شوون و امتیازات سنتی، تمایزهای ایجاد شده توسط قانون، زبان و فرهنگ، که به فرد امکان می‌دهد تا به نحوی بر اعمال دیگران تأثیر بگذارد.

۲- انواع اهداف و مقاصدی که اعمال کنندگان قدرت تعقیب می‌نمایند، نظیر حفظ امتیازات، انباشت سود و...

۳- وسایل برقراری روابط قدرت: بر حسب اینکه آیا قدرت به واسطهٔ تهدید، کاربرد وسائل قوهٔ قهریه، به واسطهٔ اثرات ترغیبی کلام، با کاربرد وسائل کم‌ویش پیچیدهٔ کنترل، با کاربرد سیستم‌های مراقبتی، با به کارگیری بایگانی‌ها، به موجب قواعدی که آشکار یا ضمنی، ثابت یا قابل تغییر هستند، با کاربرد وسائل تکنولوژی برای اجرای همهٔ اینها و یا بدون کاربرد این وسائل اجراء می‌شود.

۴- اشکال نهادمندی: این اشکال ممکن است گرایش‌های سنتی، ساختارهای حقوقی و پدیده‌های مربوط به رسوم و شیوه‌های رایج را با هم در آمیزند (مانند نهاد خانواده)؛ همچنین ممکن است به شکل چارچوبی بسته ظاهر شوند که دارای کانون‌های دقیق، قواعد و ساختارهای سلسله مراتبی، شخصی و استقلال نسبی در عملکرد هستند. به علاوه، این اشکال ممکن است عبارت از نظام‌های بسیار پیچیده‌ای باشند که واجد دستگاه‌هایی چندگانه (نظیر دولت) است و کار ویژهٔ آن، اعمال سیطره بر همهٔ امور، ایجاد نظم و مراقبت سراسری، اعمال تنظیم و نظارت و تا اندازه‌ای هم توزیع همهٔ روابط قدرت در درون نظام اجتماعی است.

۵- درجات عقلانی شدن: اجرای روابط قدرت به عنوان عمل در حوزه‌ای از امکانات، ممکن است به نسبت تأثیرگذاری ابزارها و قطعیت نتایج آنها و نیز به نسبت هزینهٔ احتمالی (خواه هزینهٔ اقتصادی وسایل مورد استفاده و یا هزینه به مفهوم مقاومتی که برانگیخته می‌شود) پیچیده‌تر شود.

فوکو با توجه به این نکات، درصدد تحلیل روابط قدرت بر می‌آید. در تحلیل او، قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر و یا جهت‌دهی (راهبری) به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر، قدرت «ساختار کلی اعمالی است که بر روی اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد. قدرت بر می‌انگیزاند، اغوا می‌کند، تسهیل می‌کند یا دشوار می‌سازد، محدودیت ایجاد می‌کند یا مطلقاً منع و نهی می‌کند. با این حال، قدرت همواره شیوه انجام عمل بر روی فاعل عمل است، زیرا فاعل عمل، عمل می‌کند و یا قادر به انجام عمل است» (Smart, ۱۹۹۴: ۴). در این تعبیر، از آنجایی که اعمال طرف «الف» توانسته است حوزه عمل طرف «ب» را تعیین کند، طرف «الف» بر طرف «ب» اعمال قدرت کرده است (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۳۱۱).

### الف) نسبت قدرت و آزادی

در دیدگاه فوکو، بین قدرت و آزادی رابطه نزدیکی وجود دارد و روابط قدرت به مثابه بازی‌های استراتژیک میان افراد آزادی است که علی‌رغم تأثیرپذیری از قدرت، می‌توانند بر اعمال دیگران تأثیر بگذارند. به زعم وی، قدرت صرفاً بر افراد آزاد، یعنی کسانی که در موضع انتخاب قرار دارند اعمال می‌شود، زیرا هدفش نفوذ بر گزینش‌های انسان و شکل دادن به اعمال اوست. از این رو، نمی‌توان رابطه بنده و ارباب را رابطه قدرت دانست، بلکه در اینجا نوعی رابطه اجبار جسمانی برقرار است که بیشتر با مفهوم سلطه سنخیت دارد. فوکو با تمایز بخشی میان دو مفهوم قدرت و سلطه، معتقد است که سلطه به روابط نامتقارن قدرت اشاره دارد که در آن اشخاص تابع، به دلیل محدود شدن حاشیه آزادی‌شان (توسط تأثیرات قدرت)، فضای اندکی برای مانور دارند، اما قدرت به روابطی اشاره دارد که منعطف، چند جانبه، متحرک و قابل مقاومت است.

فوکو در ادامه با پیوند قائل شدن میان قدرت و آزادی، روابط قدرت را متمایز از روابط خشونت‌آمیز می‌داند. او رابطه خشونت را متضمن اعمال زور بر بدن یا اشیاء به صورت مستقیم و بلاواسطه می‌داند که در نهایت فرد را وادار به تسلیم می‌کند و خصلت ویران‌کننده و منفعل کننده دارد. در حالی که وجود رابطه قدرت، به معنای نفی و انکار آزادی نیست، بلکه مبتنی بر نوعی «راهبرد» یا «استراتژی» است که بر اساس آن، دیگران بر حسب تکنیک‌های خاص

قدرت هدایت می‌شوند و «متضمن حوزه‌ی کاملی از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج و تدابیر ممکنه است» (همان، ۳۶۲). در نتیجه به زعم فوکو، قدرت و آزادی نه در مواجهه با هم، بلکه در ارتباط با هم عمل می‌کنند. این تلقی از قدرت، در برابر تعاریف ارائه شده از سوی متفکرین مدرن (نظیر ماکیاوولی، هابز، مارکس، ماکس وبر و...) قرار می‌گیرد که بر اساس آن، قدرت به‌عنوان تقویت‌کننده‌ی توانایی‌های یکی از بازیگران، آنها را در موضعی قرار می‌داد که در جهت تغییر رفتار تابعان، حدی بر آزادی‌های آنها بگذارد.

### ب) قدرت به مثابه امر ارتباطی

فوکو قدرت را به مثابه «رابطه‌ی بین نیروها» مورد توجه قرار می‌دهد و آن را محدود به رابطه‌ی حاکم و رعیت، یا بازتاب یافته در ساختار و نهادهای متمرکز و محدودی نظیر دولت و احزاب نمی‌بیند. از نظر وی، برداشت حقوقی- فلسفی از قدرت و تبیین قدرت در ارتباط با نهادهایی نظیر پادشاه و دولت، ریشه در نگرش مدرن دارد و باعث شگفتی است که اگر مفهوم مدرن قدرت با نهاد پادشاهی و دولت پیوند نداشته باشد. به تعبیر وی «نظریه‌ی سیاسی مدرن هرگز دست از سر پادشاه بر نداشته است» (همان، ۳۵۸).

فوکو بر این باور است که دولت صرفاً نهادی است که در آن، قدرت در شکل نهایی خود قابل مشاهده است؛ اما قدرت عمیقاً ریشه در شبکه‌ی جامعه دارد و می‌توان آن را در تمامی عرصه‌های اجتماع و روابط انسانی (حتی روابط عاشقانه) مورد ملاحظه قرار داد. از این رو، نباید منشاء روابط قدرت را در نهادها جستجو کرد، زیرا باعث توضیح قدرت توسط قدرت می‌شود و روابط قدرت را صرفاً به‌صورت اشکال قانونی یا مبتنی بر اجبار آن محدود می‌کند. ریشه‌های قدرت را باید در تاروپود جامعه جست، نه اینکه آن را به مثابه پدیده‌ی عارضی، همانند زائده‌ای بر پیکره‌ی جامعه پنداشت که می‌بایست محو و نابود شود. در نتیجه، سخن گفتن از جامعه‌ی فاقد روابط قدرت، صرفاً در انتزاع، امکان‌پذیر و قابل تصور است. در نگرش فوکویی، قدرت نه در اشکال رسمی و نهادینه‌ی آن، بلکه در «نقاط انتهایی» اعمال آن، یعنی در سطح روابط انسانی و جایی که قدرت سرشت قانونی کمتری دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد.

فوکو در صدد مورد توجه قراردادن چگونگی قبضه یا تصاحب قدرت بر نمی‌آید، بلکه چگونگی اعمال، اجراء و اثرات آن را در ارتباط مستقیم و بلاواسطه با آنچه که می‌توانیم آن را «سوژه» یا «آبژه» قدرت بنامیم، مورد توجه قرار می‌دهد (Moss, ۱۹۹۸: ۶۷). او در این باره می‌گوید: «موضوع اصلی من در تحقیقاتم، قدرت نیست، بلکه چگونگی ساخته‌شدن انسان به عنوان سوژه است» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۳۵۸). او در این راستا، مسائلی مانند جنسیت را صرفاً کارمایه طبیعی انسان برای تولیدمثل یا کسب لذت نمی‌داند، بلکه آن را به عنوان منظومه‌ای از گفتارها و رفتارها می‌داند که آدمیان (افراد) را در چنبر مناسبات قدرت قرار می‌دهد. به عبارتی، «جنسیت عبارت است از راهبردی در جهت اداره، تولید و نظارت بر اندام آدمیان و مناسبات اجتماعی آنها» (کگل، ۱۳۸۰: ۸۹). از این رو، فوکو مسأله اصلی خود را توجه به قدرت، یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها می‌داند: «قدرت به دست چه کسی یا کسانی اعمال می‌شود؟ چه کسی برای من تصمیم می‌گیرد؟ چه کسی حرکات و فعالیت‌های مرا برنامه‌ریزی می‌کند؟ تصمیماتی که اجزای زندگی مرا در بر می‌گیرد، چگونه اتخاذ می‌شود؟» (Smart, ۱۹۹۴: ۹۰).

تحلیل فوکو از قدرت، بر مطالعه شیوه‌ها (تکنیک‌ها) و تاکتیک‌های قدرت و نحوه عملکرد آن استوار است. بر پایه چنین تحلیلی، قدرت را باید به‌عنوان چیزی تلقی نمود که دَوْران می‌کند یا شاید به‌عنوان چیزی که فقط به شکل زنجیره‌ای عمل می‌کند، هرگز در جایی متمرکز نمی‌شود، در دست کسی قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان آن را به‌عنوان کالا یا بخشی از دارایی تصاحب نمود. «قدرت در همه جا هست، نه به خاطر اینکه همه چیز را در بر می‌گیرد، بلکه از این رو که از هر جایی نشأت می‌گیرد و از پایین به بالا می‌جوشد» (Smart, ۱۹۹۴: ۹۱). از این منظر، قدرت بیشتر عمل می‌کند تا اینکه در اختیار کسی باشد و یا امتیازی برای طبقه حاکمه محسوب شود. قدرت در بر دارنده مجموعه‌ای از موقعیت‌های استراتژیک است. قدرت، همچون راهبردهای پیچیده‌ای است که در سرتاسر نظام اجتماعی در حال اجراء است، هرگز به صورت جامع و جهان شمول ظاهر نمی‌شود و تنها در نقاط اعمال به صورت «خرد» ظاهر می‌شود. در اینجا، قدرت امری مطلق نیست، بلکه صرفاً مجموعه‌ای از شبکه‌ها و مجموعه‌های متداخل است. در نتیجه، دیگر نمی‌توان کلیتی واحد برای قدرت قائل شد، بلکه ما با وجوه گوناگون قدرت در اشکال محلی، متغیر و در یک کلام «میکرو فیزیک قدرت» مواجهیم. در این

تصور، قدرت به شکل‌های متفاوت در موقعیت‌ها و فضاها و گوناگون وجود دارد و هر یک از این موقعیت‌ها و فضاها، تاریخ ویژه و تکنیک‌های مربوط به خود را دارند.

در واقع، قدرت در این معنا هیچ‌گونه محتوای جوهری ندارد و به جای آنکه چیزی باشد که به تصاحب درآید و متمرکز شود، نوعی تکنولوژی است که در ارتباط با دانش عهده‌دار نقشی انضباطی می‌باشد و در چارچوب نهادهایی مانند زندان، بیمارستان، کارخانه، دانشگاه و سربازخانه، بر مبنای تکنیک‌های مراقبت و تنبیه عمل می‌کند. البته باید به این نکته نیز توجه نمود که در اشکال اعمال قدرت نیز تحولاتی رخ داده است. «در این تحول، قدرت نخست در طی قرون هفدهم و هجدهم از شکل حاکمیت، دولت و سرکوب، به شکل قدرت مُشرف بر حیات (با هدف تأمین رفاه و سلامت فرد و جمع) درآمد و در سده نوزدهم به شکل آناتومی سیاسی بدن (با تأکید بر بکارگیری تکنولوژی انضباطی) ظاهر شد» (ضمیران، ۱۳۷۹: ۶۳). در مقطع اخیر، شاهد ظهور یکی از تکنیک‌های اصلی قدرت مدرن جهت نظارت و مراقبت مستمر بر تابعین هستیم که از آن به «تکنیک معکوس‌سازی رؤیت‌پذیری» (فوکو، ۱۳۷۲: ۵-۳) تعبیر می‌شود، بدین معنا که «در حالی که در نظام‌های سلطنتی، پادشاه از بیشترین رؤیت‌پذیری برخوردار بود، در تحت نهادهای قدرت مُشرف بر حیات، کسانی که باید مورد انضباط قرار گیرند، به رؤیت‌پذیرترین افراد تبدیل می‌شوند» (Sheridan, ۱۹۸۰: ۸۵-۸۶).

به اعتقاد فوکو بهنجارسازی، مراقبت و تنبیه در اشکال گذشته خود به صورت شکنجه و نمایش‌های عمومی (اعدام در ملاء عام) صورت می‌گرفت، اما در عصر حاضر، نوعی جایجایی در عرصه قدرت رخ داده است که بر اساس آن، قدرت بر روح و روان و فکر و ذهن افراد اعمال می‌شود. فوکو این تحول در نحوه اعمال قدرت را در ارتباط با گذار از «جامعه نمایشی» به «جامعه مبتنی بر مراقبت» توضیح می‌دهد و چنین می‌نویسد: «جامعه ما، جامعه مبتنی بر نمایش نیست، بلکه جامعه مبتنی بر مراقبت است، در زیر سطح تصویرها، بدن‌ها عمیقاً در محاصره‌اند» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۳۰).

به‌طور کلی، با استقرار نوعی مراقبت و تنبیه مستمر و تکنیک‌های انضباطی که مبتنی بر محصورسازی و سازوکارهای بی‌نهایت تعمیم‌پذیر «سراسربینی» است، می‌توان از شکل‌گیری یک جامعه انضباطی سخن گفت که در آن، تأثیرات قدرت تا ظریف‌ترین و دورترین زوایای زندگی آدمی نفوذ می‌کند. در نتیجه ظهور چنین شکلی از قدرت، این نیاز احساس شد که بدن

به نحو دقیق‌تری شناخته شود و با فهمیدن نحوه کارکرد آن، به نحو مؤثرتری تحت انقیاد قرار گیرد. این بنیان‌های سلطه که مبتنی بر دانش و نوعی خصلت تأدیبی است، «تکنولوژی سیاسی بدن» خوانده می‌شود که در آن بدن مستقیماً در حوزه سیاسی قرار می‌گیرد و مناسبات قدرت بر بدن چنگالی بی‌واسطه می‌گشاید، آن را محاصره می‌کند، بر آن داغ می‌کوبد آن را رام و تربیت می‌کند، تعدییش می‌کند و ملزم به انجام کارهایی می‌کند و به اجرای مراسمی وامی‌داردش (همان، ۳۲). در نتیجه، انسان به عنوان فاعل دانایی، موضوع و محصول همین سلطه و مشاهده دانسته می‌شود (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۷۰). به هر صورت، می‌توان چنین مطرح نمود که در تصویری شبکه‌ای از قدرت که از جانب فوکو مطرح می‌شود، افراد نه تنها در درون شبکه‌های قدرت در رفت و آمد هستند، بلکه همیشه در وضعیتی دوگانه به سر می‌برند: «اعمال قدرت و تحت سیطره آن قرار داشتن». در این جا چنین تصور می‌شود که هیچ قدرتی وجود ندارد که کاملاً در دست یک شخص باشد و او به تنهایی بتواند بر دیگران اعمال سلطه کند. قدرت نه یک نهاد یا ساختار، بلکه ماشینی است که همه در آن گرفتارند، کسانی که اعمال قدرت می‌کنند، به اندازه کسانی که بر آنها اعمال قدرت می‌شود. این نحوه نگرش به قدرت، پیامدهای خاصی در نحوه تحلیل بر جای می‌گذارد. «اگر قدرت چیز نیست یا کنترل مجموعه‌ای از نهادها نیست و یا حتی عقلانیت نهفته در تاریخ نیست، در آن صورت وظیفه تحلیل‌گر، تعیین و تشخیص عملکرد آن خواهد بود» (همان، ۳۷).

### ج) قدرت - دانش

فوکو سازوکارهای قدرت را متضمن ابزارهای کارآمد برای تولید و انباشت معرفت می‌داند و چنین می‌نویسد: «در اغلب نوشته‌ها قدرت با صفاتی منفی همراه بوده است: قدرت محروم می‌کند، سرکوب می‌کند، سانسور می‌کند، ممانعت می‌کند، پنهان می‌کند و می‌پوشاند» (Sheridan, ۱۹۸۰: ۸۵-۸۶)، در حالی که قدرت تولید کننده است و وقتی که قدرت از طریق سازوکارهایی همچون مشاهده، شیوه‌های ثبت و روندهای تحقیق و پژوهش اعمال می‌شود، بدین معناست که قدرت راهی ندارد جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت پدید آورد، سازمان



دهد و به کار اندازد. اعمال قدرت، ضرورتاً دستگاه‌های دانش را به حرکت در می‌آورد و فضاهایی را ایجاد می‌کند که در درون آنها دانش شکل می‌گیرد.

این طرز تلقی از رابطه قدرت و دانش، در برابر این تصور رایج در نگرش مدرن قرار می‌گیرد که در آن شکل‌گیری دانش، موقوف به عقب‌نشینی حوزه قدرت دانسته می‌شد؛ زیرا قدرت به عنوان امری منفی و سرکوبگر مورد توجه قرار می‌گرفت. اما فوکو مطرح می‌کند که آیا اگر قدرت صرفاً سرکوبگر بود، ما پیوسته از آن اطاعت می‌کردیم؟ او چنین پاسخ می‌دهد که قدرت، از آن رو موقعیت خود را حفظ کرده است که صرفاً مانند نیرویی ظالمانه، یا بار سنگینی که در برابر آن مقاومت صورت می‌گیرد عمل نکرده است؛ قدرت عملاً وسیله‌ای بوده است که به کمک آن همه چیز، یعنی تولید دانش، شکل‌های گفت و گو و لذت رخ داده است.

در نتیجه، فوکو رابطه قدرت و دانش را از منظری بیرونی مورد توجه قرار نمی‌دهد و یا یکی از آنها را نتیجه و پیامد یکی دیگر نمی‌داند، بلکه معتقد است که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و «هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۳). به نظر فوکو علوم انسانی و اجتماعی به عنوان جزئی از فرآیند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف را در بستر روابط قدرت مورد تبیین قرار می‌دهد.

در این رویکرد، تکنولوژی قدرت در بردارنده مجموعه‌ای از گفتمان‌های علمی است، زیرا ضرورت تشخیص، طبقه‌بندی، تعیین انواع مجازات‌ها و شناخت خصال مجرمان و روحیات آنها موجب پیدایش حوزه تازه‌ای از دانش، یعنی «آناتومی سیاسی بدن» شده و آن را در خدمت تکنولوژی‌های انضباطی قدرت قرار می‌دهد. بر این اساس، بهره‌گیری تکنولوژی‌های قدرت از دانش در راستای تمیز بهنجاری از نابهنجاری‌ها و شکل‌گیری نوعی «حصربندی گفتمانی» و «توزیع» و «انضباط»، موجب می‌شود که مسائل اساساً سیاسی به زبان فنی - علمی و بی‌طرفانه مورد تحلیل قرار گیرد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت: وقتی که قدرت از طریق سازوکارهای ظریف اعمال می‌شود، راهی ندارد جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت به وجود آورد، سازمان دهد و به کار اندازد (Smart, ۱۹۹۴: ۷۱).

## د) قدرت و مقاومت

توجه به حوزه مقاومت‌های صورت گرفته در برابر قدرت، ما را در فهم هر چه بهتر روابط قدرت یاری می‌دهد. به اعتقاد فوکو «هیچ قدرت و یا اقتداری را نمی‌توان یافت که در برابر خود مقاومت نیافریند» و در برابر هر رابطه‌ای از قدرت، می‌توان حوزه کاملی از «پاسخ‌ها، واکنش‌ها و تدابیر ممکنه» را مشاهده نمود، پس «نحوه اعمال قدرت ممکن است از طریق ماهیت مقاومتی که در برابر آن ایجاد می‌شود شناخته شود. مقاومت همیشه در روابط قدرت به عنوان «تقابل غیر قابل تقلیل» مورد نظر قرار می‌گیرد» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۲۴). در واقع، قدرت صرفاً در جریان مبارزه‌ها، واکنش‌ها و مقاومت‌هایی جریان می‌یابد که انسان‌ها جهت به هم ریختن مناسبات قدرت صورت داده‌اند. از این رو، مورد توجه قرار دادن اشکال مقاومت صورت گرفته در برابر قدرت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود.

فوکو هدف خود را در مطالعه و تحلیل دقیق‌تر قدرت ارائه نوعی تحلیل تجربی‌تر از قدرت می‌داند که در آن اشکال مقاومت در برابر انواع مختلف قدرت، به‌عنوان نقطه عزیمت مورد توجه قرار می‌گیرد. او به جای اینکه قدرت را از نقطه نظر عقلانیت درونی آن و نظارت عقل بر قدرت تحلیل کند، چنانکه در زمان کانت مطرح شده بود، روابط قدرت را بر پایه مبارزات صورت گرفته در برابر آن مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این رو، ایستادگی در برابر قدرت را در اشکال زیر به‌عنوان نقطه عزیمت خود بر می‌گزیند: زنان در برابر مردان، فرزندان در برابر والدین، بیماران روانی در برابر روانکاوان و...، فوکو این مبارزات را «سراسر جهانی» می‌داند که محدود به کشوری خاص نیست، دارای ماهیتی مبارزه‌طلبانه و اقتدارگریزانه است و در مخالفت با اثرات قدرت صورت می‌گیرد.

فوکو معتقد است که اشکال مبارزه در بستر زمان دچار تغییر شده است و دیگر مانند گذشته درصدد مورد تردید قرار دادن نهاد قدرت (در قالب پادشاه) نمی‌باشد، بلکه در این مبارزات، هدف مورد سؤال قرار دادن رابطه قدرت و دانش یا به تعبیری، اشکال قدرت و تکنیک‌های آن است. او سه شکل این مبارزه را به‌صورت مبارزه علیه اشکال سلطه (قومی، مذهبی و اجتماعی)، استثمار و یا علیه آن چیزی که فرد را به خودش مقید می‌کند و بدین شیوه وی را تسلیم دیگران می‌سازد، مورد شناسایی قرار می‌دهد که با هدف رهایی از بند سلطه

و دستیابی به ارائه تعریفی از سوژه (خود) صورت می‌گیرد. نتیجه آنکه، اعمال قدرت معمولاً بخاطر تمرد اتباع در معرض خطر قرار دارد و تکنیک‌های اعمال قدرت بدلیل مواجهه با مقاومت، تمرد و هزینه‌های پیش رو با نوعی پالایش و اصلاح مداوم همراه است.

### و) تبارشناسی قدرت مدرن

مطالعات تجربی فوکو دربارهٔ مدرنیته بر مسألهٔ چگونگی ظهور و متمایز شدن اشکال مدرن قدرت از سایر اشکال سنتی قدرت متمرکز است. از نظر وی، بقاء و استمرار مدرنیته (حداقل در برخی از جوه آن)، مرهون عملکرد رژیم جدید قدرت-دانش آن است. این رژیم در بر دارندهٔ فرآیندها، عملکردها، موضوعات تحقیق، موقعیت‌های نهادی و فراتر از همهٔ اینها، مقدرات (ضوابط) سیاسی‌ای است که آن را به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت از رژیم‌های پیشین می‌کند (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۳۹).

به اعتقاد فوکو باید اعمال قدرت را نه از نظر حق، بلکه از نظر تکنیک؛ نه به لحاظ قانون، بلکه به لحاظ بهنجارسازی و نه از نظر سوء استفاده، بلکه از نظر مجازات و کنترل بفهمیم. به زعم وی، اندیشهٔ سیاسی مدرن از آنجائی برای اندیشیدن دربارهٔ شکل‌های نوین قدرت نارساست که پرسش‌های فلسفی سیاسی را چون پرسش‌های حقوقی قانونی طرح می‌کند؛ مانند اینکه حدود قدرت کدام است؟ چگونه می‌توان استفاده و سوء استفاده از آن را محدود کرد؟ فوکو می‌گوید اندیشهٔ سیاسی مدرن با سخن گفتن از حقوق «حکمران» و وظایف «اتباع» این واقعیت را از نظر پنهان کرده که گفتارهای مربوط به حق و مشروعیت، نه صرفاً راه‌هایی برای حفظ وجود افراد از وجود قدرت، بلکه اعمال منضبط کننده‌ای هستند که سوژه‌های انسانی را در روابط نوین قدرت می‌سازند. او در این باره می‌گوید: «به حضور ثابت حقیقت یا خود قدرت توجه نکنید، بلکه آنها را همچون استراتژی تصور کنید که به موجب آن می‌توانید ببینید. تأثیرات سلطه‌آمیز آن استراتژی نه بازیابی حقیقت، بلکه به گرایش‌ها، حرکت‌ها، تاکتیک‌ها، ابزارها، و کارکردها قدرت نسبت داده می‌شوند؛ می‌باید در آن استراتژی، شبکه‌ای از روابط قدرت را کشف کرد که دائماً در حال تنش و فعالیت هستند» (Said, ۱۹۹۴:۴۳).

بر طبق نظر فوکو، قدرت مدرن بر خلاف اشکال پیشین قدرت، محلی، تولید کننده، متداوم، شبکه‌ای و جامع است که این امر، متأثر از فضایی است که قدرت مدرن در آن ظهور کرده است. فوکو معتقد است که بر خلاف تصور ما، رژیم قدرت-دانش مدرن از بالا بر افراد تحمیل نمی‌شود، بلکه به‌طور تدریجی از اواخر قرن هجدهم، در اشکال محلی و خرد، در قالب نهادهای انضباطی، توسعه یافته است. به زعم وی، گونه‌ها مختلفی از خرده تکنیک‌های قدرت که از طریق مراقبت‌های پزشکی و کنترل و مراقبت، در قالب نهادهایی نظیر بیمارستان، زندان و مدرسه اعمال می‌شود، شکل مدرن قدرت را از اشکال قدیمی آن که تابع مراکز بزرگ و متمرکز قدرت بود، متمایز می‌سازد (Monison, ۱۹۸۰: ۸).

از دیدگاه فوکو، غایت نهایی قدرت تنظیم رفتار افراد و کنترل آنها می‌باشد و حکومت در این معنا به تنظیم رفتار از طریق کاربرد کم و بیش عقلانی ابزارهای مناسب تکنولوژیک دلالت دارد. بر این اساس، نهادهای انضباطی قدرت مدرن مواجه با مسائلی نظیر سازماندهی، مدیریت، کنترل و نظارت جمعیت زیادی از افراد بودند. در مواجهه با این مسائل، تکنیک‌ها و تاکتیک‌هایی در اروپای قرن هفدهم مطرح شد که در بردارنده عنصر محاسبه و شناخت هدف مورد نظر بود. یکی از این تاکتیک‌ها، نظارت یا مراقبت مستمر بود که به عنوان تکنیک دانش - قدرت از سوی اداره‌کنندگان جامعه در نهادها انعکاس می‌یافت و از طریق اعمال کنترل، شناسایی و نظارت مستمر بر تابعین، عمل می‌نمود؛ این تکنیک‌های انضباطی قدرت که از طریق نظارت و مشاهده اعمال می‌شد، قدرت را در پیوندی عمیق با دانش قرار می‌داد و خشونت و خصلت نظامی قدرت را تعدیل نموده و با درونی نمودن نظارت و کنترل مستمر، افراد را پذیرای آن می‌کند.

این نحوه نظارت از طریق فرآیندهای فردی‌سازی یا نظارت سراسرینانه که از طریق سبک معماری و نوآوری‌های سازمانی، بصورتی سلسله مراتبی اعمال می‌شد و افراد را در رده‌های خاصی نظیر زن-مرد، سالم-بیمار طبقه‌بندی می‌نمود تا آنچه که فوکو «بدن‌های مفید و منقاد» می‌نامد، محقق گردد. این شکل انضباطی قدرت، بر یک یا چند نفر با اهداف ذیل اعمال می‌شد: «برای آنها مهارت به ارمغان آورد، توانایی آنها برای کنترل خود شکل دهد، توانایی آنها برای عمل هماهنگ را افزون سازد، آنها را در برابر فرمان و دستور منعطف کند، یا در مسیرهای دیگری خصوصیات آنها را قالب‌ریزی کند» (Fraser, ۱۹۹۴: ۱۳۷).

فوکو به منظور ارائه توصیف دقیق این شکل قدرت، مفهوم «قدرت مُشرف بر حیات» را مورد توجه قرار می‌دهد و از این طریق، موضوعات پیش روی قدرت-دانش را در ارتباط با فاعل شناسا، جمعیت، بهداشت، زندگی شهری و جنسیت مطرح می‌کند. به زعم وی، گسترش انضباط در این دوره همگام با ابداع فاعل شناسا به پیش می‌رود؛ یعنی برداشتی از انسان که دارای روح و ذهن، آگاهی، ندامت و دیگر وجوه درونی است که می‌تواند توسط عاملان دیگر شکل بگیرد. در نتیجه، هر یک از ما به عنوان کسانی تصویر می‌شویم که یاد گرفته‌ایم نظارت، سخت‌گیری و طبقه‌بندی را مسأله‌ای عادی بدانیم و بر اساس خواست قدرت و در راستای پروژه‌های انضباطی، رفتار و شخصیتمان را قالب‌بندی نماییم (Gordon, ۱۹۸۰: ۱۵۸-۱۵۹).

چیزی که برای فوکو حائز اهمیت است نشان دادن این نکته است که سوژه مخلوق قدرت است. یعنی سوژه مخلوق سازوکارهای میکروفیزیک قدرت و فرآیند بهنجارسازی است. در این شکل اعمال قدرت، الگوهای انضباطی به صورت‌های جزایی و کیفری آن تا روزگار ما به زندانی کردن جسم و مطیع نمودن روح ادامه داده است، شکلی که در آن قدرت از درون و به صورتی مخفیانه و ردیلانه بر فرد و پیکر اجتماعی اعمال می‌شود و موجب تثبیت زوایای قدرت بر بدن و انقیاد آن می‌گردد. فوکو دستگاه کیفری جدید را در بر دارندهٔ مراکز بی‌شماری از مجاری اعمال قدرت در چارچوب «میکروفیزیک قدرت» (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۳۰) می‌داند که در آن سوژه، گفتمان‌های علمی اجتماعی و ترتیبات سیاسی با هم تلاقی پیدا می‌کنند و به شکل ظریف همدیگر را ساخته و تقویت می‌کنند. بر این اساس، فرد واقعیتی است که پروردهٔ فن‌آوری‌های ویژهٔ قدرت در غالب تکنیک‌های انضباطی می‌باشد (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۳۴).

البته فوکو مناسبات جنسیت با قدرت را نه از منظر سرکوب، بلکه از زاویهٔ تقویت‌کنندگی و بازآفرینی مورد توجه قرار می‌دهد که بر اساس آن، جنسیت و قدرت با هم همزیستی دارند و در «مارپیچ‌های جاودانی قدرت و لذت» (برنز، ۱۳۸۱: ۲۸۶) به ذهنیت و سوژهٔ انسانی شکل می‌دهند.

به‌طور کلی می‌توان گفت «قدرت مشرف بر حیات» در بردارندهٔ یک سری مفروضات این چنینی است: «شکل قدیمی قدرت که قدرت مبتنی بر حاکمیت را نهادینه می‌کرد، اکنون جای خود را به شکلی از قدرت می‌دهد که در راستای مدیریت بدن‌ها، محاسبه و ارزیابی عمل می‌نماید. در دوران گذشته، اشکال متنوعی از انضباط در چارچوب دانشگاه‌ها، مدارس،

تیمارستان‌ها، بیمارستان‌ها و ... بسط یافت و در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، مسائلی مانند نرخ زاد و ولد، طول عمر بهداشت و رفاه عمومی و مسکن مورد توجه قرار گرفت» (Foucault, ۱۹۷۸: ۱۳۹).

### نتیجه‌گیری

بحث فوکو درباره قدرت، بحثی درباره جوامع تحول یافته مدرن است که در آنها روندهای دموکراتیک به نحوی اساسی تحقق یافته است و قدرت مرکزی در قالب دولت کم رنگ شده است. در این حالت، قدرت دیگر بر خلاف تصور سنتی، «یک سخنرانی عرضه شده از فراز یک کرسی نیست، مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که به گونه مستقل در تمامی نهادها تولید می‌شود و به هر میزان که کمتر دست به دامن یک اراده عالیه شود و بیشتر در گرو مشاهده عینی و بلکه علم باشد، نافذتر است» (تورن، ۱۳۸۰: ۲۸۱). بر این اساس، موضع روش‌شناختی فوکو درباره قدرت، در برابر موضعی قرار می‌گیرد که وی از آن به «گفتمان حقوق قضائی» تعبیر می‌کند. گفتمان حقوقی قضایی از دوره قرون وسطی رواج یافته بود و بر طبق آن قدرت به‌عنوان امری تصریح شده در چارچوب قانون در ارتباط با زبان، تعبیر حقوقی، نهادهای قانونی و نظر دولت مورد تحلیل قرار می‌گرفت.

در این دیدگاه، جهت بررسی قدرت دو مؤلفه اساسی مورد توجه قرار می‌گرفت:

۱- هویت نیروهای مسلط

۲- مشروعیت یا مشروعیت‌یابی حاکمیت (Dean, ۱۹۹۴: ۲۹۰)

در این گفتمان چنین تصور می‌شد که قدرت از نقطه مرکزی (حاکمیت) اعمال می‌شود، شکلی منفی دارد (سرکوبگر، بازدارنده و منع‌کننده است) و بر اساس نوعی قرارداد که در آن تمایزی جدی میان حاکم و تابع وجود دارد، استوار است (Mison, ۱۹۸۰: ۵).

کاربرد مفهوم «حکومت‌مندی» از سوی فوکو جهت نشان دادن این نکته است که به شکل مدرن، قدرت در چارچوب دولت به صورتی انضمامی موجودیت می‌یابد و اعمال قدرت مرتبط با فرم‌اسیون اقتصاد سیاسی، دیپلماتیک و تکنیک‌های نظامی و مفهوم قرن هجدهمی

سیاستگذاری است (برنز، ۱۳۸۱: ۱۱۲). اما بداعت کار فوکو، طرح مجموعه‌ای از قواعد تازه جهت نحوه صورت‌بندی قدرت به شکل کنونی آن است که می‌توان آنها را چنین بر شمرد: نخست؛ آنکه او در پی آن بود تا تکنیک‌های انضباطی قدرت را همچون یک عامل سامان‌بخش و تولیدی ببیند، نه چون حکمی سرکوبگر و تحدید کننده. دوم؛ او در پی آن برآمد تا روش‌های کیفی و تنبیهی را همچون مجموعه‌ای از فنون و اعمال ویژه دارای قدرت سرکوبگر خاص خود ببیند، نه همچون بازتاب یا نتیجه نیروهای دیگری از قبیل ساختارهای اجتماعی یا نهادهای قانون‌گذاری. سوم؛ او در پی آن بر آمد تا با طرح دانش- قدرت، پیوند قدرت و آزادی و نفی ساختار دولت به عنوان یگانه ساختار هویت‌بخش، در جهت هرچه انسانی‌تر نمودن نحوه عملکرد تکنولوژی قدرت و فراهم نمودن نوعی آزادسازی و سازندگی (در مقابل سرکوب و بازدارندگی قدرت) در چارچوب دولت مدرن تلاش نماید.

#### فهرست منابع

##### الف) منابع فارسی

- برنز، اریک (۱۳۷۳). میشل فوکو، ترجمه بابک احمدی. تهران: نسل قلم.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸ الف). دولت و جامعه مدنی؛ گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی. قم: نقد و نظر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸ ب). سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی. تهران: نشر علوم نوین.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸ ج). نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم. تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶-۷۷). اندیشه مدرن و پست مدرن. دانشگاه تهران: جزوه درسی مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی.
- پایا، علی (۱۳۷۵). «جایگاه مفهوم صدق در آراء فوکو»، فصلنامه نامه فرهنگ، سال ششم، شماره ۳.
- تورن، آلن (۱۳۸۰). نقد مدرنیته، ترجمه مرتضی مردی‌ها. تهران: گام نو.
- خالقی، احمد (۸۲-۱۳۸۱). زبان و زندگی روزمره. رساله دکتری علوم سیاسی، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

- دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل (۱۳۷۸). **میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک**، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- ضمیران، محمد (۱۳۷۹). **میشل فوکو: دانش و قدرت**. تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). **مراقبت و تنبیه: تولد و زندان**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱). «نیچه، تبارشناسی و تاریخ»، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، در: لارنس کهون (ویرایش) **مدرنیسم تا پست مدرنیسم**، تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). «میشل فوکو: رازبینی و راستگویی»، **مجله نگاه نو**، آذر و دی.
- کگل، استوارت آر. (۱۳۸۰). **چارچوبه‌های قدرت**، ترجمه مصطفی یونسی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لوکس، استیون (۱۳۷۰). **قدرت: فر انسانی یا شر شیطانی**، ترجمه فرهنگ رجائی. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- ماتیوز، اریک (۱۳۷۸). **فلسفه فرانسه در قرن بیستم**، ترجمه محسن حکیمی. تهران: ققنوس.
- هیندس، باری (۱۳۸۰). **گفتارهای قدرت: از هابز تا فوکو**، ترجمه مصطفی یونسی. تهران: نشر شیرازه.

#### ب) منابع انگلیسی

- Dean, M. (۱۹۹۴). "Foucault Obsession with West Modernity", In Barry Smart (ed.), **Michel Foucault**. London: Routledge, Vol. ۲.
- Foucault, M. (۱۹۷۲). **The Archeology of Knowledge**. London: Tavistock Publication.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۷۸). **The History of Sexuality**. New York: New York Press.
- Franser, N. (۱۹۹۴). "Foucault on Modern Power". In: Barry Smart (ed.), **Michel Foucault**, London: Routledge, Vol ۲.
- Gordon, C. (۱۹۸۰). **Power-Knowledge: Interview and Other Writings ۱۹۷۲-۷۹**, New York:
- Monison, J. (۱۹۸۰). **Strategies for Socialists? Foucaults Conception of Power, Economy and Society**, London: Sage Publication.
- Moss, J. (۱۹۹۸). **The Later Foucault**, London: Sage Publication.
- Sheridan, A. (۱۹۸۰). **Michel Foucault: The Will to Truth**. London: Tavistock Publication.
- Smart, B. (۱۹۹۴). "The Governmental of Conduct: Foucault on Rationality, Power and Subjectivity", in: Barry Smart (Ed.) **Michel Foucault**. London: Routledge. Vol. ۴.